

## تأثیر شرایط طبیعی و تکنیکی تولید

مارکس سعی می کند، شرایط مقارن تولید را در «کار اجتماعاً لازم» قرار دهد به اینگونه که برای به دست آوردن ارزش کالاها باید دید تولید اجتماعی در چه شرایطی انجام می گیرد، آیا جامعه ای است که تولید آن به طور عمده دستی است؟ یا دوران تولید ماشینی را می گذارند و در دوره تولید ماشینی نیز، تازه ماشین در جامعه بکار گرفته شده، یا دوران پیشرفته واتوماتیکی تولید ماشینی است همچنین شرایط طبیعی تولید، فصل خاصی که تولید در آن انجام گرفته، وجود آب و هوای مناسب برای تولید کشاورزی و عدم وجود شرایط طبیعی مناسب نیز در «کار اجتماعاً لازم» باید منظور شود، او می گوید:

«زمان کار اجتماعاً لازم، عبارت از زمان کاری است که با موجود بودن شرایط تولید عادی اجتماعی، و با حد متوسط اجتماعی مهارت و شدت کار لازم است تا بتوان ارزش مصرفی را بوجود آورد، پس از آنکه در انگلستان

غلامرضا مصباحی

# تئوری ارزش کار



دستگاه بافندگی بخار بکار رفت، شاید نیمی از کار سابق برای تبدیل مقدار معینی از نخ به پارچه کفایت میکرد، لیکن برای کارگر دستباف انگلیسی باز مانند گذشته همان اندازه زمان کار جهت این تبدیل لازم بود، اما محصول ساعت انفرادی کارش فقط معرف نصف ساعت اجتماعی کار بود، به همین دلیل نیمی از ارزش سابق آن کاسته شد... بطور کلی در این مورد هر کالای معینی فقط نمونه متوسطی از نوع خود است. بنابراین کالاهائی که محتوی مقدار مساوی کارند و یا آنهائیکه ممکن است در زمان کار واحد تولید شوند، دارای مقدار مساوی ارزش هستند»<sup>۱</sup>.

و نیز می گوید:

«ولی این زمان لازم، با هر تحول نیروی تولیدی کار تغییر می کند. نیروی تولیدی کار در بستگی با اوضاع و احوال مختلف، تعیین میشود. از جمله درجه متوسط مهارت کارگران، درجه تکامل علم، و قابلیت استفاده فنی از آن، ترکیب اجتماعی جریان تولید، وسعت و درجه تأثیر وسائل تولید و نیز شرایط طبیعی، در صورتیکه فصل مساعد باشد، مقدار واحدی از کار با ۸ بوشل (تقریباً معادل ۱۳ لیتر) گندم و اگر نامساعد باشد فقط با چهار بوشل نموده می شود، مقدار واحدی از کار در معادن غنی، فلزات بیشتری تهیه می کند تا در کانهای فقیر. بندرت در طبقه فوقانی قشر زمین الماس یافت می شود، و کشف آن بطور متوسط، زمان کار بسیاری لازم دارد، از همین جهت با حجم کوچک نماینده کار بسیار است...»

در مورد کانهائی که غنی تر هستند، همانقدر کار، با کمیت بزرگتری از الماس نموده می شود و بنابراین ارزش این الماسها کمتر خواهد بود<sup>۲</sup>

و همچنین می گوید:

چنانچه نیروی بارآور یعنی عموم اعمال مفیدی که برای تولید لباس لازم

۱- سرمایه ج ۱ صفحه ۸۰.

۲- سرمایه ج ۱ صفحه ۸۱.

است، ثابت بماند، مقدار ارزش لباسها با ازدیاد تعداد آنها ترقی میکند، اگر یک دست لباس نماینده آروز کار باشد، دو دست لباس مصرف آ ۲ خواهد بود، و بهمین قیاس. ولی فرض کنیم که کار لازم برای دوخت یک دست لباس دو برابر شود یا به نصف تقلیل یابد. در مورد اول یکدست لباس بقدر دو دست لباس پیشین ارزش خواهد داشت. و در مورد دوم دو دست لباس باندازه یک دست لباس سابق ارزش خواهد داشت»<sup>۱</sup>.

ونیزی گوید:

«تغییر در نیروی بارآور بخودی خود به هیچوجه تأثیری در کاری که در ارزش بیان شده است ندارد. پس در مدتی از زمان همان کار، اعم از اینکه هر تغییری در نیروی بارآور حاصل شود، همواره همان مقدار از ارزش تولید می کند. لیکن در همان مدت از زمان مقادیر مختلفی از ارزشهای مصرف تهیه می نماید، بیشتر، هرگاه نیروی بارآور ترقی کند و کمتر، در صورتیکه تنزل نماید»<sup>۲</sup>.

در پاورقی صفحه فوق چنین آمده است:

«برای روشن شدن مطلب، فرض کنیم نیروی بارآور برای دوختن لباس به نسبت یک درست در ساعت باشد. اگر تغییری در نیروی بارآور حاصل شود، به طوریکه بتوان در یکساعت، دو دست لباس دوخت، مقدار ارزش مصرف دو برابر شده، ولی مقدار کاری که در یکدست لباس سابق، و دو دست لباس فعلی هست، یک ساعت است، یعنی یک ساعت کار همواره یک ساعت است، چه در عقب مانده ترین شرایط تولید، و چه در تکامل یافته ترین آن، یک ساعت کار معادل یک ساعت ارزش تولید می کند، نه بیشتر و نه کمتر. از طرف دیگر چون مجموع زمان لازم برای تولید دو دست لباس کوتاهتر شده، و به جای دو ساعت اکنون یک ساعت شده است،

مقدار ارزش دو دست لباس به نصف تقلیل می یابد»!

### خلاصه گیری مطالب فوق:

از مطالب فوق نکاتی بدست می آید:

۱- در زمان کار اجتماعاً لازم باید شرایط طبیعی تولید را در نظر گرفت، بعنوان مثال: اگر زمین مرغوب است، و فصل برای کشاورزی مساعد است و هوای مناسب و باران کافی وجود دارد، مقدار معینی از کار با محصول فراوانی همراه خواهد بود و اگر زمین نامرغوب است مانند زمین کنار کویر لوت و یا فصل نامساعد است و یا هوا و باران تناسب لازم را ندارند، همان مقدار معین از کار با محصول کمتری نموده می شود، و نیز مقدار واحدی از کار در معادن غنی موجب میشود فلزات بیشتری بدست آید تا در معادن فقیر، و علت اینکه الماس از ارزش بالائی برخوردار است این است که بطور متوسط زمان کار بسیاری لازم دارد و با حجم کوچک نماینده کار بسیار است و اگر بتوان با کار کمتر در معادن غنی تر الماس بیشتری بدست آورد، ارزش آن الماسها کمتر خواهد بود زیرا کار کمتری در آنها انجام گرفته است.

۲- بهتر شدن علمی و فنی تولید تنها موجب این میشود که ارزشهای مصرف بیشتری تهیه شود ولی موجب آن نخواهد شد که مقدار ارزش مبادله نیز افزایش یابد، مگر اینکه با فرض ثبات شرایط علمی و فنی تولید، زمان بیشتری صرف تولید شود، در اینصورت ارزش مبادله ای بیشتری بدست خواهد آمد، زیرا زمان بیشتری برای تولید صرف شده است.

همچنین سخت تر شدن شرایط علمی و فنی تولید، تنها موجب این است که

ارزشهای مصرف کمتری تهیه شود ولی هرگز موجب کمتر شدن مقدار ارزش مبادله نخواهد بود، زیرا هر تغییری در نیروی بارآور تولید بخودی خود، بهیچ وجه تأثیری در کاری که در ارزش بیان شده است ندارد.

از مطالب فوق بخوبی بدست می آید که مارکس شرایط متفاوت طبیعی و تکنیکی تولید را وسیله ای برای تفاوت ایجاد ارزشهای مصرف می داند، و برای آنها هیچ نحوه تأثیری در ایجاد ارزش مبادله نمی داند. در صورتیکه شرایط متفاوت طبیعی برای تولید در واقع، نیاز به کار تولیدی را کاهش و افزایش می دهد، همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، اگر زمین مرغوب باشد و هوا و رطوبت لازم برای آن فراهم باشد، نیروی کار صرف شده در آن برای تولید کمتر خواهد بود نسبت به زمینی که این شریط را ندارد، باینکه محصول بدست آمده بیشتر از محصول زمین در غیر این شرایط است و ارزش مبادله ای این محصول نیز، نیست به ارزش مبادله ای محصول بدست آمده از زمین دیگر بیشتر است و انکار این سخن چشم پوشیدن در مقابل واقعیت است.

### تأثیر ماشین در ارزش

همچنین شرایط متفاوت تکنیکی تولید، نیاز به کار تولیدی را تغییر می دهد، یعنی شرایط تکنیکی دشوار، نیروی بشری بیشتر و شرایط تکنیکی آسان، نیروی بشری کمتر برای تولید، لازم دارد. ولی محصول بدست آمده در صورت دوم بیش از محصول بدست آمده در صورت اول است و در صورت نیاز جامعه به کالاهای تولید شده، ارزش مبادله ای مجموع محصولات تکنیک پیشرفته چندین برابر ارزش مبادله ای مجموع محصول تکنیک عقب مانده است، در عین حالیکه زمان کار صرف شده در ضمن این دو تکنیک تغییری نیابد.

مارکس می خواهد نقش ماشین را در ایجاد ارزش مبادله منکر شود، در صورتیکه بسیار روشن است که اگر ماشین در جریان تولید واقع شد کالای بیشتری ارائه می کند و کالاهای بیشتر. اگر نیاز جامعه همچنان باقی باشد - ارزش مبادله ای بیشتری خواهد

داشت. چگونه ممکن است ارزشهای مصرف (یعنی کالاهای تولید شده) چندین برابر شود، اما ارزش مبادله‌ای آنها مساوی ارزش مبادله‌ای کالاهائی باشد که قبلاً باهمان مقدار صرف نیروی با وسائل و شرایط عقب مانده‌تری تولید می‌شده؟ نمی‌خواهیم بین ارزشهای مبادله‌ای ایجاد شده بوسیله دو نوع تکنیک در یکزمان مقایسه کنیم، زیرا متوجه این نکته هستیم که مارکس در پاسخ ما خواهد گفت: شرایط فعلی تولید نقش تعیین‌کننده را در تعیین ارزش مبادله‌ای دارد و بنابراین این آنچه باتکنیک غیر اجتماعی تولید شده، باید بامعیار تکنیک معمول اجتماعی سنجیده شود، بلکه می‌خواهیم بین شرایط اجتماعی تولید در گذشته و شرایط اجتماعی تولید در دو شرایط اجتماعی مختلف مساوی باشد اینگونه نیست که ارزشهای مبادله‌ای بدست آمده نیز مساوی باشد.

با توجه به نکته فوق چگونه قابل قبول است که گفته شود اگر نیروی انسانی صرف شده در تولید مساوی باشد، ارزش مبادله‌ای کالاهای تولید شده به وسیله دست یا ماشین کند کارقدیم در شرایط تولید خود آنها، مساوی ارزش مبادله‌ای کالاهای تولید شده بوسیله ماشین مدرن واتوماتیکی است که امروزه بکار افتاده؟ در صورتیکه یک ماشین پیشرفته، ده‌ها برابر یک ماشین قدیمی کالا تولید می‌کند. کدامین خردمند می‌پذیرد که محصول ده‌ها برابر امروزه از نظر ارزش مبادله‌ای مساوی محصول بسیار کمی است که در قدیم تولید می‌شده؟ معنای این سخن انکار ارزش افزائی ماشین است که خلاف واقعیت‌های مشهود اقتصادی و اجتماعی است.

این سخن درست است که در صورت زیاد شدن محصول - بدلیل پیشرفته شدن وسائل تولید - و عرضه نسبتاً بیش از تقاضای آن، قیمت محصول تولید شده پائین می‌آید ولی این تأثیر عرضه و تقاضا چه ارتباطی به مقدار کار مجرد بشری صرف شده در آنها دارد؟ در صورتیکه با ازدیاد تولید، نیاز جامعه به مصرف کالای تولید شده نیز همچنان بالا رود - مثلاً در اثر کثرت نسل بشر - آیا ارزش کالای تولید شده هرگز پائین خواهد آمد؟.

به عبارت دیگر: مارکس می‌خواهد بگوید: اگر فرضاً قبل از پیدایش ماشین بخار، بافنده انگلیسی باده ساعت کار، ده متر پارچه می‌بافت، و امروز با ماشین مدرن ده ساعت

کار می کند و هزار متر پارچه می بافتد، ارزش بافتن ده متر پارچه در آنروز گار مساوی ارزش بافتن هزار متر پارچه امروز است. آیا این سخن قابل پذیرش است؟.

### کارماهر و مرکب

معیار اصلی مورد نظر مارکس برای سنجش ارزش کالاها، کار ساده است، کاری که همه میتوانند انجام دهند و روی همین جهت سعی می کند کارماهر و مرکب (کارتکنسین، مهندس و متخصص در هر رشته) را به کار ساده بیشتر و کار ساده ضرب شده و شدت یافته تبدیل کند. و معتقد است که کارماهر تنها تفاوت کمی با کارناماهر دارد و نیز کار پیچیده عبارت است از کار ساده بیشتر، و باین وسیله معیار خود را تعمیم می بخشد.

در صورتی که همیشه تفاوت کار ساده و کارماهر، تفاوت کمی نیست، بلکه در بسیاری از موارد تفاوت بین آنها کیفی است، و این تفاوتهای کیفی را نمی توان در همه موارد به تفاوت زیادی و کمی ساعات کار باز گرداند و مفسران آثار مارکس نیز تنها به آرایش سخنان او پرداخته اند، اکنون به بیان مارکس و توضیح پل سوئیزی توجه کنیم. مارکس می گوید:

«راست است که کار ساده متوسط، خود نیز بر حسب کشورها و دوره های تمدن تغییر می کند، ولی همواره در یک اجتماع معین، مشخص است. کار مرکب فقط مانند قوه کار ساده، یا اگر بخواهیم دقیقتر بگوئیم مضروب آنست. بنحوی که مقدار کمتری از کار مرکب، مقدار بیشتری از کار ساده است»<sup>۱</sup>

و پل سوئیزی در توضیح آن میگوید:

«کارماهرانه تر از کار متوسط (یا ساده) باید به همان نسبت، قدرت تولید

ارزش بیشتری را داشته باشد... رابطه کمی بین یک ساعت کار ساده و یک ساعت کار از هر نوع کار ماهرانه مفروض در ارزش نسبی کالائی که در طی یک ساعت تولید می کنند، قابل رؤیت است... اینجا دو حالت محتمل است: یا کارگر ماهر به دلیل توانائی طبیعی کارآمدتر است، یا یک کارگر، به علت تربیت برتر، کارآمدتر است... اگر تفاوت بین دو کارگر به توانائی طبیعی مربوط باشد، قاعدتاً برتری کارگر ماهرتر خود را مستقل از رشته تولیدی که در آن بکار گمارده شده، آشکار خواهد کرد. بنابراین برای استقرار رابطه کمی وهم ارزی بین دو کارگر، تنها لازم است که آنان را به یک رشته تولید آورد، تا بتوان کارائی نسبی هر کدام را به آسانی برحسب مفاهیم صرفاً فیزیکی اندازه گرفت.

اگر تفاوت بین دو کارگر، از سوی دیگر، به تربیت آنان مربوط باشد، روشن است که کارگر برتر نه تنها کار خویش را هنگام تولید صرفه می کند، بلکه من غیر مستقیم بخشی از کار معلمانش را نیز، که موجد حاصل بخشی برتر اوست صرف می کند. اگر «عمر تولیدی کارگر» مثلاً  $1000/000$  ساعت باشد، و اگر برای تربیتش معادل  $50/000$  ساعت کار ساده (منجمله کوشش خودش در طی دوره تربیت) صرف شده باشد، آنگاه هر ساعت کار او معادل یک و نیم ساعت کار ساده خواهد بود، بنابراین در این مورد نیز مانند مورد پیش اشکالی پیش نمی آید.

در عمل تفاوت های مهارت ناشی از آمیزه ای، از تفاوت های توانائی و تربیت هستند، این حالات پیچیده تر، مسأله تازه ای را در اصول، پیش نمی آورند و می توان آنها را طبق روشهایی که، برای مورد اصلی طرح کردیم، فیصله داد»<sup>۱</sup>.

و نیز در ادامه توضیح خود می گوید:

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۷.



«اشخاصی هستند که در رشته‌ای خاص، توانایی غریبی دارند، ولی قابلیت تولید شان بطور عام، به هیچ وجه قابل توجه نیست.

- بعنوان مثال، خوانندگان اپرا، ستارگان فوتبال، ریاضی دانها و غیره را می‌توان نام برد - لیکن اینها مواردی استثنائی هستند که نباید اجازه داد در مفهوم ما از نیروی کار، بعنوان یک کل، خدشه وارد آورند. تا آنجا که اکثریت بزرگ کارگران تولید کننده مطرح باشند، استعدادهای متخصص اهمیت شایانی ندارند، وصفاتی که سازنده یک کارگر خوبند - قدرت، تبحر و هوش - از شغلی به شغل دیگر چندان تفاوت نمی‌کنند، تصدیق چیزی بیشتر از این، برای اثبات تبدل پذیری کار ساده و کار ماهرانه لازم نیست»<sup>۱</sup>.

### خلاصه نظر

مطالب فوق را میتوان در چند جمله خلاصه کرد:

۱ - کار ماهر و مرکب راجعت ارزیابی و سنجش ارزش آنها باید به کار ساده بیشتر تبدیل نمود، و تفاوت این نوع کارها با کار ساده تنها تفاوت کمی است.

۲ - برای تشخیص رابطه کمی بین یک ساعت کار ساده و یک ساعت کار ماهر باید به ارزش نسبی کالاهائی که در طی یک ساعت تولید می‌کنند توجه کرد. از تفاوت ارزش محصول این کارها میتوانیم به تفاوت ساعات کار نهفته در هر ساعت از این نوع کارها پی ببریم.

۳ - تفاوت کار ماهر با نا ماهر یا بخاطر امتیازات طبیعی است که کارگر ماهر دارد

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۸.

یا بخاطر تربیتی است که بر روی او انجام شده، اگر این تفاوت بخاطر امتیاز طبیعی باشد، باید کارگر را از آن رشته تولیدی به رشته تولیدی دیگری برد تا بتوان تفاوت کار او را بادیگران سنجید، زیرا تفاوت‌های طبیعی قاعداً باید مستقل از رشته تولیدی نیز خود را نشان دهد. و اگر تفاوت کارگر ماهر بخاطر تربیت قبلی او است، در اینصورت کار او یک کار نیست، بلکه دو کار روی هم قرار گرفته است و باید زمان کاری را که در تربیت او صرف شده بر روی عمر تولیدی او تقسیم کرد و هر ساعت کار کارگر ماهر بیش از یک ساعت کار ساده بحساب آورده شود.

۴- افرادی هستند که در یک رشته بخصوصی دارای امتیازند و در رشته‌های دیگر بادیگران تفاوتی نخواهند داشت مانند ریاضی‌دانها، این موارد، استثناء از قانون بشمار می‌روند و نباید خدشه بر قانون عام ارزش وارد کنند.

۵- در قانون عام ارزش، کار اکثریت بزرگ کارگران تولید کننده مورد نظر است که تبدیل شغل و تغییر رشته تولیدی برای آنها دشوار نیست.

## اشکالات

مطالب فوق دارای اشکالات فراوانی است که این مقاله مجال طرح همه آنها را ندارد، ناگزیر به اشکالات مهم آن اشاره می‌شود:

۱- تبدیل کار ماهر به کار ساده، همیشه ممکن نیست، زیرا کارهای ماهرانه‌ای هست که از جهت کیفیت با کارهای ساده متفاوت است و این تفاوت‌های کیفی نیز در بسیاری موارد قابل تبدیل به تفاوت‌های کمی نیست، بعنوان مثال: کار نقاش، طراح، مخترع، مکتشف، استاد عالی مقام در یک رشته تحصیلی، که تبدیل کار آنها به کار ساده ممکن نیست، و اگر بخواهیم به پیشنهاد پل سوئیزی آنها را از این کار به کار دیگر

منتقل کنیم، شاید ارزش محصول کار آنها به نزدیک صفر برسد.

۲ - بسیاری از کارهای ماهرانه در اثر ذوق و سلیقه خاصی است که شاغل به آن کارها از خود بروز می دهد، و به دلیل توانائی طبیعی کارگر انجام می گیرد، و اگر او را از رشته مورد علاقه اش جدا کنیم تا هم عرضی بین او و کارگران دیگر در یک رشته تولیدی برقرار کنیم بازده کار او بسیار پائین می آید، این تصور باطل است که توانائی طبیعی افراد همواره از یک رشته تولیدی به رشته دیگر ثابت می ماند، زیرا ذوق و ابتکار او در این رشته مورد علاقه اوست و در رشته دیگر این ذوق و تمایل را ندارد، و اگر نسبت به همه کارگران طبیعتاً ماهر و خوش ذوق چنین رفتاری کنیم، آنها را از ابتکار و خلاقیت باز داشته ایم، و ارزش محصول کار آنان را به آنها نپرداخته ایم. هرگز ارزش محصول یک ساعت کار یک ریاضی دان مانند عمر خیام معادل ارزش یک ساعت کار یک کفشدوز نیست و هرگز با آن قابل مقایسه کمی نیست، در صورتیکه اگر عمر خیام را به کفش دوزی وادار کنید، معلوم نیست بتواند به اندازه یک کفش دوز ساده تولید کند.

۳ - شما از کجا به تفاوت ارزش کار ماهر و نا ماهر پی برده اید؟ آیا از تفاوت ارزش محصول آنها نبوده؟ پاسخ شما مثبت است زیرا می گوئید:

«رابطه کمی بین یک ساعت کار ساده و یک ساعت از هر نوع کار ماهرانه مفروض، در ارزش نسبی کالائی که در طی یک ساعت تولید می کنند قابل رؤیت است»<sup>۱</sup>.

در اینصورت استدلال شما یک استدلال دوری است، زیرا شما برای اینکه ثابت کنید ارزش کار ماهر و کار ساده متفاوت است، به تفاوت ارزش محصول آنها توجه کرده اید. باینکه می باید تفاوت ارزش آن محصولات را به تفاوت کارهای ماهر و نا ماهر انجام یافته بر روی آنها بسنجید. بنابراین در تشخیص ارزش کارها، ارزش محصول برای

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۷.

شما اصل قرار گرفته، و این خود نشان می‌دهد که ارزش محصول این کارها، معیاری دیگری دارد نه مقدار نیروی کار صرف شده در آنها، زیرا اگر محصول کار ماهر و ناماهر تفاوت ارزش نمی‌داشت، شما چگونه به تفاوت این دو نوع کار توجه می‌کردید؟

۴ - پل سوئیزی خود به پیچیده بودن ترکیب توانائی طبیعی و تربیت در کارهای ماهرانه اعتراف می‌کند، ولی می‌خواهد با معیار قرار دادن راه حل مورد اصلی از پاسخ به این پیچیدگی شانه خالی کند، و در مقابل این انتقاد که در بسیاری از موارد، تفاوت‌های توانائی طبیعی در صورت تغییر رشته تولید ثابت نمی‌ماند پاسخ می‌دهد که:

«اینها مواردی استثنائی هستند که نباید اجازه داد در مفهوم ما از نیروی کار، بعنوان یک کل، خدشه وارد آورند»<sup>۱</sup>.

سؤال می‌شود که آیا این موارد نقض به نظریه ارزش کار، موجب نمی‌شود آنرا از صورت قانون بودن خارج کند، زیرا یک قانون علمی می‌باید مطابق با واقع باشد، و اگر موارد نقضی مشاهده شد، دلیل عدم صحت آن قانون است که یا باید به آن قیدی افزوده شود و تصحیح گردد، و یا نشان بطلان آن قانون از ریشه است، و همین است تفاوت بین قانونهای اعتباری که قابل استثناء و تبصره‌اند و قانونهای علمی که نباید استثناء داشته باشند و گرنه تعمیم آن به صورت یک قانون از ابتدا اشتباه است.

۵ - بعلاوه، این موارد استثنائی که به آن اعتراف کرده‌اید، خیلی استثنائی بشمار نمی‌روند، کثرت موارد استثناء را از همین جمله میتوان بدست آورد که می‌گوید:

«تا آنجا که اکثریت بزرگ کارگران تولید کننده مطرح باشند، استعداد‌های متخصص اهمیت شایانی ندارند»<sup>۲</sup>.

بسیار روشن است که همه کارگران بخش خدمات، که بخش عظیمی از کارگران فعال و سرنوشت ساز جامعه را تشکیل می‌دهند، در این قانون مورد

۱ و ۲ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۸.

استثناء واقع شده، علاوه بر آنها غیر اکثریت بزرگ کارگران تولید - کارگران تولیدی که در عین حال که بکار تولیدی مشغولند جزء این اکثریت بزرگ بشمار نمیروند، زیرا کارهای مبتکرانه، باذوق بخصوص انجام می دهند - نیز مورد استثناء قرار گرفته اند، که همین عده از نظر کمیت و کیفیت، رقم کوچکی بشمار نمیروند. چرا باید از ابتدا تعمیمی ناروا داده شود تا در هنگام انطباق قانون با واقعیتها دچار این تنگناها شوند؟ و چرا این استثناءها دلیل نادرستی خود قانون نباشد؟ و دلیل آن نباشد که معیار ارائه شده شما برای ارزش، معیار نیست، والا، مگر کارگران خدماتی مانند: نظامیان، نیروهای انتظامی، کارمندان دولت، استادان دانشگاهها و معلمان و مربیان و پزشکان و پرستاران، و روزنامه نگاران و قضات و دادستانها و رواندگان اتوبوسها و تاکسی ها و فروشندهگان اجناس و... ارزش مبادلاتی ندارند؟ و اگر ارزش دارد بر اساس قانون ارزش کار، چگونه سنجیده می شود؟.

تا اینجا مربوط به مطالبی بود که در جلد اول کتاب سرمایه مارکس در باره ارزش آمده است البته مطالب دیگر قابل بحث در باره ارزش و ارزش اضافی وجود دارد که جای بررسی آن در این مقاله نیست.

در جلد سوم سرمایه بخش دوم، مسائل جدیدی در باره ارزش عنوان شده که در جلد اول به آن توجه نشده، و بلکه در برخی موارد متناقض با نظریاتی است که در جلد اول سرمایه ارائه کرده است.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### تفاوت بین ارزش و قیمت

مارکس در جلد سوم سرمایه میان ارزش مبادله ای کالاها و قیمت بازاری آنها تفاوت می گذارد و می گوید قیمت بازار تحت تأثیر نوسان عرضه و تقاضا قرار می گیرد و بالا و پائین میرود، در صورتیکه ارزش کالاها همچنان در اثر مقدار کار صرف شده در آنها ثابت میماند.

و قیمت بازاری کالاها نیز اطراف محور ارزش آنها میچرخد و از ارزش کالاها بسیار بیش و کم نمیشود، این سخن تکرار حرف آدام اسمیت است در مورد تفاوت ارزش

وقیمت.

مارکس می گوید:

«این فرض که کالاهای مختلف تولیدی به ارزششان فروخته می شوند، فقط بدین معنی است که ارزش آنها مرکز جاذبه ای است که قیمتها در حول آن دور می زنند و افزایش و کاهش آنها بر آن مبنا متعادل می گردد»<sup>۱</sup>.

### اشکال

اینگونه تفاوت گذاردن بین ارزش و قیمت بامبنای تحلیل مارکس ناسازگار است، زیرا او تحلیل خود را در مورد قانون ارزش، از مبادله بین کالاها شروع کرد و مبادله مورد نظر او همان مبادلات معمول و جاری بود. او در جلد اول می گوید:

«در واقع، ما از ارزش معاوضه یا رابطه مبادله ای کالاها حرکت کردیم، تا ارزشی را که در درون آن پنهان است بدست آوریم»<sup>۲</sup>.

بنابراین مارکس نباید در جلد سوم بگوید ارزش مبادله ای مورد نظر ما گاهی با قیمت بازاری آنها منطبق است و گاهی متفاوت، زیرا همان مبادلات را مبدأ تحلیل خود قرار داده است که در میان مردم معمول است، پس نباید مبادلات جاری در میان مردم از معیار ارزش مبادله ای که اومی دهد جدا باشد. همچنین او میگوید:

«مبادله کالاها در شکل خالص خود عبارت از مبادله برابرها است، و بنابراین

هیچ وسیله ای برای ارزش افزائی نیست»<sup>۳</sup>.

بنابراین در ابتدا نظر مارکس بر این بوده که ارزش کالاها جدا از قیمت بازاری نیست مگر در شرائط بسیار استثنائی ولی در جلد سوم میان آنها تفاوت می گذارد.

۱ - سرمایه ج ۳ بخش دوم صفحه ۶۲.

۲ - سرمایه ج ۱ ص ۸۶.

۳ - سرمایه ج ۱ ص ۱۷۲.

## ارزش عام و ارزش مخصوص

در جلد سوم سرمایه، مارکس برای کالاها دو نوع ارزش متفاوت بیان می‌کند، ارزش عام و ارزش مخصوص به خود کالا، مقصود او اینست که کالاهائی که تولید می‌شوند معمولاً در شرایط متفاوتی تولید می‌شوند، شرایط تولیدی بخشی از کالاهای یک رشته تولیدی، شرایط متوسط اجتماعی است و در همین جامعه بخشی از کالاها نیز در شرایطی دشوارتر از متوسط تولید شده و بخش سومی از آنها در شرایطی آسانتر از متوسط تولید شده، بنابراین در هر رشته تولیدی سه دسته کالا وجود دارد که هر بخشی از آنها در شرایط خاصی تولید شده‌اند زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن دسته از کالاها که در شرایط دشوار تولید شده‌اند بیشتر از متوسط است، و زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن بخش از کالاهائی که در شرایط آسان تولید شده‌اند کمتر از متوسط است بنابراین هر دسته از این سه بخش کالاها ارزش مخصوص به خود دارند که این ارزش، معلول زمان کار لازم برای تولید همان دسته بوده ولی ارزش کالاها در قانون ارزش که مورد توجه مارکس بوده ارزش عام آنها است و ارزش عام کالاها بر حسب آن بخش از کالاها تعیین می‌شود که بیشترین حجم کالاهای تولید شده را تشکیل می‌دهند. اگر قسمت بیشتر کالاها با شرایط متوسط تولید شده‌اند، شرایط متوسط تولید، تعیین‌کننده ارزش عام مجموعه کالاهائی است که در شرایط متوسط و آسان و دشوار تولید شده‌اند. و اگر بخش عظیمی از کالاهای تهیه شده در شرایط دشوارتر از متوسط تولید شده‌اند، همین بخش عظیم نقش تعیین‌کننده را در ارزش عام کالاها بازی می‌کند و نیز اگر بخش عظیمی از کالاهای تهیه شده در شرایط آسانتر از متوسط تولید شده‌اند، این دسته از کالاهای تهیه شده در شرایط آسان، ارزش عام کالاها را تعیین می‌کنند.

بهرتر است عبارات او را با تمام تفصیلات مورد دقت قرار دهیم.

او می‌گوید:

«چنانچه عرضه کالاها به ارزش متوسط (میانگین)، یعنی به ارزش

متوسط مقادیر کل کالا که بین حداکثر و حداقل قرار دارد، برای تقاضای معمول در بازار کافی باشد، در اینصورت کالاهائی که دارای ارزش خاصی پائین تر از ارزش می باشند، اضافه ارزش و یژه یاسود اضافه کسب می کنند در حالیکه کالاهائی که ارزش خاص شان بیشتر از ارزش بازار است، بخشی از اضافه ارزش نهفته در خودشان را نمی توانند تحقق ببخشند»<sup>۱</sup>.

توجه داشته باشید که در عبارت فوق ارزش بازار همان ارزش عام کالاها است، که باقیمت بازار کاملاً تفاوت دارد. این نکته در عبارتی از خود مارکس خواهد آمد. او همچنین می گوید:

«تطابق ارزش مخصوص بخود کالا، با ارزش اجتماعی آن اکنون بدین صورت جامه عمل پوشیده است، که حجم کل این کالا، کار اجتماعاً لازم برای تولیدش را دارا می باشد. و ارزش این حجم کل کالا، برابر است با ارزش بازار آن. حال فرض میکنیم که قسمت اعظم این کالاها تحت شرایط نزدیک به معمول اجتماعی تولید گشته است... چنانچه بخش نسبتاً کوچکی از این کالاها در شرائطی پائینتر و بخش نسبتاً کوچک دیگری در شرائط بالاتر از حد متوسط شرایط اجتماعی تولید گردند، در اینصورت ارزش مخصوص بخود یک بخش بیشتر و بخش دیگر کمتر از ارزش متوسط بخش اعظم این کالاها می باشد... در چنین حالتی ارزش بازار بوسیله ارزش کالاهائیکه تحت شرایط متوسط تولید شده اند، تعیین می گردد... بالعکس فرض کنیم که حجم کل کالاهای مورد تقاضا، در بازار ثابت بماند، ولی ارزش کالاهای تولید شده در شرایط بدتر، با ارزش کالاهای تولید شده در شرایط بهتر متعادل نمی شوند، بطوری که حجم کالاهائی که در شرایط بدتر تولید شده اند، بخش نسبتاً عمده تری را نسبت به حجم کالاهائیکه تحت شرایط متوسط و بهتر تولید شده اند، تشکیل می دهد، در این صورت کالاهائی

بقیه در صفحه ۱۰۴

۱ - سرمایه ج ۳ بخش دوم ص ۶۲.





طالقانی سروده (به عنوان پایان بخش  
این مقال) برایتان انتخاب کرده و نقل  
می‌نمائیم، نظم<sup>۱</sup>:

نعی العلم والدين ناعی الردی  
بفقد (التقى) التقى الممجد  
مضى طاهر الذیل من ذی الدنی  
بقلب الی ربه قد تجرد

۱- طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۲۴۶.

وعراق به سوک نشستند و مجله «مجموعه  
حکمت» که در آن زمان منتشر می شد  
شماره ۱۲ خود را به شرح حال ایشان  
اختصاص داد و شعراء متعهد در رثاء او  
شعرها گفتند.

رباعی زیر را که سید محسن آل-

### تئوری ارزش کار بقیه از صفحه ۹۷

که تحت شرایط بدتری تولید شده اند ارزش بازار و ارزش اجتماعی را تنظیم  
می کنند»<sup>۱</sup>.

بعنوان مثال: اگر هشتاد درصد کالاهای تولید شده در شرایط سخت تولید  
شده است و ده درصد آن در شرایط متوسط و ده درصد باقیمانده در شرایط آسانتر از متوسط،  
در این صورت نقش تعیین کننده را در ارزش عام همه آن کالاها، هشتاد درصدی تعیین  
می کند که در شرایط سخت تولید شده است. عبارت مارکس را ادامه می دهیم:

«بالاخره فرض کنیم که حجم کالاهای تولید شده در شرایط بهتر از  
شرایط متوسط، بخش نسبتاً عمده ای را نسبت به حجم کالاهایی که تحت  
شرایط متوسط و بدتر تولید شده اند اشغال کند، در این صورت، بخشی که  
تحت بهترین شرایط، تولید میشود، تنظیم کننده ارزش بازار است... ولی ما  
در اینجا با قیمت بازاری که از ارزش بازار متفاوت است کاری نداریم،  
بلکه عوامل تعیین کننده ارزش بازار را بررسی می کنیم»<sup>۲</sup>.

ادامه دارد

۱ و ۲- سرمایه ج ۳ بخش ۲، ص ۶۸، ص ۶۹.